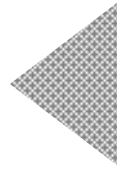


بخش‌هایی از سخنان استیگلیتز هنگام دریافت جایزه نوبل اقتصاد

اقتصاد اطلاعات



و ضعف اقتصاد متعارف*

ترجمه: سعید شاه حسینی

مقدمه

اقتصاد اطلاعات تاکنون تأثیرات قابل توجهی را بر چگونگی نگرش و اندیشیدن ما در مورد سیاست‌های اقتصادی داشته و این تأثیر در آینده نیز بیشتر نمایان می‌گردد شاید از آن جهت که جهان بسیار پیچیده‌تر از حالتی است که ما در مدل‌های (هر چند پیچیده) خویش متصور هستیم. در سالهای اخیر، بحث‌های اقتصاد سیاسی حول مؤلفه کلیدی کارآیی اقتصاد بازار و رابطه مناسب دولت و بازار متمرکز شده است. البته این بحث‌ها از زمان آدام اسمیت (۱۷۷۶) - که عقیده داشت «دست نامربی»^۱ بازار قابلیت تولید کارآ را داشته و بازار بدون دخالت دولت بهترین وضعیت تخصیص منابع می‌باشد و لذا نقش بسیار محدودی را برای دولت قائل بود - مطرح بوده است. اما چرا اسمیت دست نامربی را مطرح کرد؟ شاید از آن جهت که فی‌الواقع وجود نداشته و یا لاف‌اقل اگر وجود دارد حضور پررنگی را دارا نبوده است. زمانی که من تحصیل خویش را در این رشته آغاز کردم، با تفاوت و تناقضی میان مدل‌های اقتصادی و دنیایی که در آن می‌زیستم برخورد کردم، هر یک از ما شواهدی از ناکارآمدی نظریه‌های اقتصادی و عدم تطابق با واقعیات را در ذهن داشتیم، همزیستی فقر، بیکاری دوره‌ای و تبعیضات نژادی و... در جامعه، در حالی که ما بدون توجه به فقر از پاک شدن بازار سخن می‌گفتیم، به طور واضح به چشم می‌خورد، انگار ما در راستای ایجاد جهانی متفاوت گام بر می‌داشتیم، زمانی که فارغ التحصیل شدم، سعی کردم تا مدل‌هایی با فروض و نتایجی منطبق‌تر با دنیایی که می‌شناختم، را به دست آورم.

اولین دیدار من از جهان در حال توسعه در ۱۹۶۷ و توقف طولانی مدت - ۱۹۶۹ در کشور کنیا، تأثیر

* این مقاله، ترجمه نوشتار زیر است:

4-. Stiglitz; Joseph E. **Information And The Change In The Paradigm In Economics**, prize lecture, december 8, 2001. columbia business School, Columbia University.

زیادی بر من داشت. مدل‌های بازار رقابت کامل اثر بسیار نامطلوب‌تری را از اروپا و آمریکا در این کشور بر جای گذاشته بود. بسیاری از فروض کلیدی مدل‌های تعادل رقابتی در این کشورها به درستی کار نمی‌کرد، چیزی که توجه مرا بیش از هر چیزی به خویش جلب کرد، عدم تقارن اطلاعات در مؤسسات مؤثر در این کشورها بود، بیکاری موجود در این کشورها بسیار بیشتر از آن چیزی بود که من پیش از این دیده بودم و یا بتوان به وسیله قوانین حداقل دستمزد درباره آن توضیحی را ارائه کنیم.

مدل‌های جدیدتر نیز نه تنها در مورد سؤالات فلسفی، مثل نقش دولت توفیقی نداشتند بلکه در مورد تحلیل مؤلفه‌های سیاستی نیز کمک چندانی نمی‌کردند. در دهه ۷۰ منتقدین کیتز، وی را از آن جهت که در تئوری خویش نقش کمی را برای اقتصاد خرد قائل شده بود مورد حمله قرار دارند. تلاش‌های آنها در راستای ساختن یک اقتصاد کلان جدید بر مبنای اقتصاد خرد سنتی با فروض کارکرد مطلوب بازارها سرنوشتی جز شکست نداشت. روتق و رکودهایی که همراه بیکاری گسترده بود، بهترین نشانه از شکست بازار بود. بازار نیروی کار هیچگاه به طور صریح قابل تسویه و تعادل نبوده، چگونه تئوری که با فرض تسویه بازارها آغاز می‌شود می‌تواند توضیح قابل اعتمادی را ارائه دهد؟ از نتایج مهمی که تحقیقات در مورد نقص اطلاعات در پی داشت، ارائه مدل‌هایی است که قدرت توضیح در مورد شوک‌های اقتصادی و چرایی وجود بیکاری در حالت رقابت کامل را دارا می‌باشد. در این جا لازم می‌آید چند نکته را به صورت فهرست‌وار اشاره کنم.

به اعتقاد من اشتباهات سیاست‌گذاری که در بحران آسیای شرقی و یا حرکت کشورهای کمونیستی به سمت بازار صورت گرفت، باید منجر به برداشت صحیح‌تری از مسأله‌ای چون ورشکستگی و یا کارکرد شرکت‌های دولتی گردد و توجه بیشتری را به اقتصاد اطلاعات معطوف دارد. البته نه به این معنا که اطلاعات فقط در داخل شرکت‌ها و سطح خرد کاربرد دارد که بحث اطلاعات در تمامی زمینه‌های اقتصادی قابل پیگیری است. برای مثال، این اواخر توجه به نقش اطلاعات در پروسه‌های سیاسی جلب شده است، در واقع به نقشی که اطلاعات در اقتصاد سیاسی در یک تصمیم‌گیری جمعی بر عهده دارد، معطوف می‌باشد.

از لحاظ تاریخی نزدیک به دویست سال است که اقتصاد اطلاعات زیر شاخه‌ای از اقتصاد شده است. از زمانی که سوئد قوانینی را برای افزایش شفافیت وضع کرده است، همواره عدم تقارن اطلاعات میان حاکم (اداره کننده) و اداره شوندگان وجود دارد. لذا چنانکه بازار براساس فائق آمدن بر مسأله عدم تقارن تلاش می‌کند ما نیز باید در پی راههایی برای محدود کردن گستره این مسأله در پروسه‌های سیاسی و یا حداقل کاستن از نتایج آن باشیم.

در صد سال گذشته مدل‌ها، فرض اطلاعات کامل را جزء پیش فرض‌های اصلی خویش قرار داده‌اند، هر چند همگان بر غیر واقعی بودن این فرض واقفند، اما امیدوارند که شرایط در اقتصاد که اطلاعات چندان دچار نقص نیست در مقایسه با حالت اطلاعات کامل یکسان باشد، ما در تحقیقات خویش نشان دادیم این امیدواری چندان صحیح نیست، اطلاعات ناکامل هرچه قدر هم کوچک، تأثیر قابل توجهی را بر ماهیت تعادل در بازار می‌گذارد.

در قرن ۲۰، اقتصاددانان نئوکلاسیک حتی همان نگرانی پیشینیان، مثل اسمیت را در مورد «انتخاب معکوس»^۲ را هم نادیده گرفته و بحث اطلاعات را بر اثر برداشت‌های ناصحیح خویش کمتر از همیشه مورد توجه قرار دادند. باید در اینجا ذکر کنم که در تحصیلات بالاتر با مسائل جدی‌تری در مواجهه با مدل‌های تعادل برخورد کردم، جایی که ما فرض می‌کنیم بیکاری وجود ندارد و مسئله عدالت و کارآیی کاملاً از هم مجزا می‌باشند و لذا شما می‌توانید مسئله عدالت و فقر را به کناری نهاده و به کارآیی بیشتر سیستم اقتصادی بپردازید. اما تجربه‌های بیرونی گوناگونی وجود دارد که دارای سازگاری با تئوری‌های مرسوم نیست. مسائلی چون پارادوکس مالیات، پارادوکس امنیت بازار (قیمت دارائی‌ها به صورت قابل توجهی غیر پایدار و نامطمئن است) و یا پارادوکس رفتاری (چرا رفتار شرکت‌ها در برابر ریسک بسیار متفاوت از چیزی است که در تئوری‌ها بیان می‌شود) در این دسته مسائل جای می‌گیرند.

در این جا این سؤال نیز مطرح است، مسئله اطلاعات چگونه باید به مدل‌های اقتصادی وارد شود؟ برخی سعی دارند تا هزینه اطلاعات را محاسبه کنند، لذا آن را به عنوان هزینه مبادله فرض می‌کنند. برخی دیگر - مثل طرفداران مکتب شیکاگو - اقتصاد اطلاعات را به عنوان شاخه‌ای از اقتصاد کاربردی در نظر می‌گیرند. لذا عرضه و تقاضا برای اطلاعات مانند هر محصول دیگری چون محصولات کشاورزی در نظر می‌گیرند و برای افزایش نگرش ریاضی فاکتور (I) را نیز در معادلات ریاضی وارد کنند. مطالعات ما نشان می‌دهد که چنین تحلیل‌هایی فاقد وجه علمی است.

پیش از پرداختن به این، مسئله بهتر است مختصری نیز درباره شکل‌گیری ایده اولیه این موضوع در ذهنم سخن بگویم. زمانی بین سالهای ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۱ که من در مؤسسه مطالعات توسعه دانشگاه نایروبی کار می‌کردم؛ دولت تازه استقلال یافته کنیا یک سؤال اساسی را مطرح کرده بود: چه مقدار باید برای آموزش سرمایه‌گذاری شود؟ (این مسئله روشن است که آموزش بهتر موجب یافتن کاری مطلوب‌تر است.) یکی از محققان جوان مدلی ساده را پیشنهاد کرد که میان عایدی فردی آموزش بیشتر و آنچه نصیب اجتماع می‌شود، تفاوت می‌گذاشت. براساس این مدل، حالتی قابل تصور است که با افزایش آموزش عایدی فرد افزایش یابد ولی از سوی دیگر اجتماع نفع کمتری را دریافت نماید. این مسئله با

ادبیات سنتی اقتصاد درباره آموزش که موجب افزایش سرمایه انسانی و بهره‌وری است، متفاوت بود، مشکل این تحلیل آن بود که «تحلیل تعادلی» کاملی را فراهم نمی‌آورد. دستمزدها پیش از آنکه به صورت رقابتی تعیین شوند، ثابت می‌شدند.

این مسأله موجب شکل‌گیری این سؤال در ذهن من شد، اگر دستمزد برابر حداقل تولید نهایی به شرط دسترسی به اطلاعات قرار می‌گرفت چه حالتی برای تعادل در بازار روی می‌داد؟ لذا به این مسأله رسیدیم چه انگیزه و مکانیزمی از سوی کارفرما و کارگران برای دستیابی و انتقال اطلاعات وجود دارد؟ انگیزه کارفرما برای شناسایی افراد تواناتر در صورت دستیابی به اطلاعات خصوصی آنها ارزیابی و اولویت‌بندی این افراد است که معمولاً نمی‌تواند به آن دست یابد و حتی اگر این امر ممکن شود وجود دستمزدها ثابت و چسبیده مانعی بر دارا بودن بازده مناسب برای وی می‌باشد. لذا یکی از مؤلفه‌های مهم در این بحث مسأله تعریف بازده متناسب است. از طرف دیگر افراد حقوق بگیر، اگر دارای توانایی بالاتر از متوسط بازار باشند، انگیزه کافی برای آشکار کردن توانایی خود برای کار فرما دارند، لذا در طرف مقابل گروهی که دارای توانایی در سطح پائین می‌باشند دارای انگیزه برای مانع تراشی در روند آشکارسازی اطلاعات می‌باشند. این دومین مسأله اصلی است. انگیزه برای ابهام آلود بودن قضایا و به عبارت دیگر عدم شفافیت. لذا این سؤال مطرح شد، چگونه نیروهای خواهان شفافیت و نیروهای خواهان عدم شفافیت در بازار به تعادل می‌رسند؟

تجربیات بعدی من در کنیا بخصوص در زمینه تئوری دستمزدکارآ، تئوری عمومی انگیزه‌ها، دستمزد تعادلی و توزیع قیمت‌ها بر تفاوت فاحش بین مدل‌های مورد استفاده و آنچه در جهان واقعی دیده می‌شود تأکید داشت. به علاوه مشکل منطقی داخلی این مدل‌ها که از گذشته نمایان شده بود، انگیزه تحقیقات بیشتر در زمینه پارادایمی جدید در اقتصاد را فراهم آورد. مدل اقتصاددانان را تبدیل به مهندسانی می‌کنند که بدون توجه به کیفیت، هر یک از مسائل بهینه‌سازی را در حالت کلی حل می‌کنند. برای مثال هیچ عدم توافقی در عملکرد شرکت‌ها نیست. ریسک به همبستگی بالا با چرخه‌های تجاری داشتن تعبیر می‌شود نه شانس بالای شکست، تقریباً در اکثریت مدل‌ها با هیچ بیکاری و جیره‌بندی اعتباراتی رو به رو نیستیم و جامعه با زیر مجموعه محدودی از مسائل اطلاعاتی رو به روست که انگیزه‌ها و محرک‌ها را شامل نمی‌شود و یا در اثبات استاندارد مرسوم قضایای بنیادی اقتصاد رفاه، هیچ یک از نگرانی‌های اطلاعات را در نظر نمی‌گیرد، هنگامی که از فروض اطلاعات کامل در بازار سخن می‌گویند، تنها بر بحث کمیابی متمرکزند، در حالی که موارد متعدد دیگری مانند کیفیت کالا و کارگران، بازگشت سرمایه پروژه‌ها، شروع تحلیل‌ها از تعادل کامل و... وجود دارد.

اما سؤال اساسی دنیای واقعی این است: چگونه بازار این مسائل اطلاعات را می‌تواند اداره نماید؟ حالت‌های انتزاعی‌تر نیز وجود دارد. مانند اینکه نیازی برای توجه به مسائل نهادی نیست و تعادل از طریق عرضه و تقاضا ایجاد می‌شود و یا توزیع ثروت و مسائل تاریخی مد نظر نبوده و دانستن ترجیحات تکنولوژی و دارایی اولیه می‌تواند سیر اقتصاد را ترسیم نماید. شروع تحقیق بر اقتصاد اطلاعات با گذاشتن علامت سؤال بر مقدمات این قضایا آغاز می‌شود و بسیاری از نتایج مرسوم زیر سؤال می‌رود، ما نشان دادیم با نقص اطلاعات تعادل نمی‌تواند وجود داشته باشد. نتایج نشان می‌داد، در پارادایم جدید بسیاری از قوانین پایه‌ای اقتصاد مثل عرضه و تقاضا، قانون تک قیمتی، بازار رقابتی و بازار کارآ و... دیگر پذیرفتنی نیستند و یا تحت شرایط محدودتری قابل اجراست. برای مثال قیمت، کیفیت را چه موقع و چگونه به لحاظ انگیزه و اثر بر انتخاب در بازار تحت تأثیر قرار می‌دهد، (شرکت‌ها در صورت وجود اضافه تقاضا برای اعتبارات نیز نرخ بهره بالاتری را مطالبه نمی‌کنند چرا که باعث افزایش عدم پرداخت‌ها شده و بازده مورد انتظار را کاهش می‌دهد) و یا فروض کارآیی، در بازار سرمایه قیمت‌ها انعکاس تمام اطلاعات است، لذا هیچ کس پولی برای جمع‌آوری اطلاعات نمی‌پردازد. کاری که از سوی گروسمن^۳ صورت گرفت نشان می‌دهد که سیستم قیمت‌ها در هر صورت (جمع‌آوری ناقص اطلاعات یا زمانی که در حالت تعادل است) دارای مقداری عدم تعادل می‌باشد.

از سوی دیگر به نظر می‌رسد عملکردها (شامل انتخاب‌ها) اطلاعات را آشکار می‌سازد، کسانی که در بازار مشارکت دارند این مسأله را می‌دانند، لذا بر رفتار آنها مؤثر است. برای مثال شرکت‌ها گارانتی بالاتری را برای محصولات بر می‌گزینند، نه به این دلیل که از ریسک پائین و کیفیت محصولات اطمینان کامل دارند، چرا که این مسأله، قیمت‌های بالاتری در بازار و تعامل متفاوتی را با شرکت‌های بیمه در پی دارد و یا از عقد قراردادهای رسمی با دستمزد بالاتر با کارگران دوری می‌جویند. چرا که باعث می‌شود رقبا برای جذب آنان تشویق شوند. نتایج بررسی این مسأله که از سوی اکرف^۴ ارائه شد به غیبت بازارها در این عرصه‌ها دلالت داشت، در حالی که در پارادایم قبلی - ما مجموعه کاملی از بازارها را داریم - عدم وجود برخی بازارها بر چگونگی کارکرد دیگر بازارها مؤثر است. در پارادایم قبلی همواره کارکرد بازارها جز در مورد شکست بازارها به صورت کارآ می‌باشد، در پارادایم اطلاعات ناقص کارآیی پاراتو هرگز اتفاق نمی‌افتد. اقتصاد اطلاعات برای یافتن پاسخ مسائلی که پیش از این بیان شد ظهور کرده است. در اینجا درباره برخی از مفاهیم این پارادایم سخن می‌گویم.

مسأله عدم وجود اطلاعات کامل را همگان می‌دانستند اما امیدوار بودند اقتصاد در دنیای واقعی تا حد زیادی شبیه حالت اطلاعات کامل عمل نماید چرا که به درستی نمی‌دانستند مدل‌های اطلاعات ناقص

چگونه عمل می‌کنند، در حالی که در مسأله اطلاعات کامل تنها یک مسأله مطرح است، هزاران حالت در اطلاعات ناقص وجود دارد که بر پیچیدگی مسأله می‌افزاید. در واقع مشکل‌ترین مسأله این مدل‌سازی، حالت تعادل است. اندیشیدن درباره رفتار دو طرف بازار (کارفرما و نیروی انسانی، بیمه‌گر و بیمه شونده، و...) باید براساس استنتاج اطلاعات صورت پذیرد. من می‌خواستم رفتار رقابتی را مدل‌سازی کنم. (در صورتی که هر عملکرد ما در اقتصاد کوچکتر از آن باشد که بر تعادل مؤثر واقع شود) لذا باید با دقت در این مسأله می‌اندیشیدم که: چه رفتارهایی از سوی طرفین برای استخراج و یا دستیابی به اطلاعات دیگر صورت می‌پذیرد. تجربیات نتایج متفاوتی را به همراه دارد، برخی از آنها به دلیل عدم شفافیتی که در فروض مدل‌ها برقرار بود روی می‌داد. برای مثال در مدل انتخاب ناصحیح، کیفیت کالای ارائه شده بسته به قیمت آن در بازار است (در بازار ماشین دست دوم اگر خریدار رابطه آماری بین قیمت و کیفیت را بداند، تقاضای او را تحت تأثیر قرار می‌دهد، لذا اگر و تنها اگر هیچ راهی برای فروشنده کالای با کیفیت در جهت آشکارسازی اطلاعات نباشد و درجه‌بندی ممکن نگردد، قیمت در برابری عرضه و تقاضا محقق می‌شود و گرنه فروشنده کالای با کیفیت ارزش بیشتری را نسبت به قیمت بازار طلب می‌کند).

ما برای پارادایم جدید نیازمند بررسی و شناسایی دقیق مواردی که به عنوان فروض مطرح می‌شود و نتایج مورد انتظار تحلیل‌ها هستیم، نه پاک شدن بازارها، نه فروش در یک قیمت واحد و... نمی‌تواند جزء فروض قرار گیرد، و نمی‌توان تحلیل را از شرایط تعادل و سود صفر بنگاه‌ها در حالت رقابتی آغاز کرد. لذا نتایج و تحلیل‌های کنونی نیازمند بازکاوی مجدد است. ما در یک پروسه تحلیل را پیش بردیم، ساده‌سازی مدل‌ها برای استخراج دقیق فروش، نتایج و تحلیل بازارهای خاص برای شناسایی مفاهیم کلی و شرح کارکرد آنها در هر یک از بازارها، گام‌های ابتدایی این پروسه بودند، چرا که به نظر ما طبیعت رقابت در بازارهای مختلف متفاوت است. لذا فرمول‌بندی‌ها نیز باید متناسب هر یک ایجاد شود از این رو بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های بازارها در مرحله بعد در دستور کار قرار گرفت.

منابع عدم تقارن اطلاعات

نخستین پرسشی که باید در این پروسه پاسخ گفته شود: منشاء این عدم تقارن اطلاعات است. در واقع تصور اطلاعات کامل در اقتصاد ناممکن است و بیشتر تحقیقات بر مسأله عدم تقارن متمرکز است نکته اینجاست، «افراد مختلف چیزهای متفاوتی را می‌دانند» (کارگران درباره توانایی‌هایشان، بیمه شوندگان نسبت به بیمه کنندگان و...) این مسأله از خصوصیات اصلی بازار غیر متمرکز است. اقتصاددانان نیز به مسأله عدم تقارن در فضای اقتصادی بسیار اندیشیده‌اند، اما هرگز بر این که «چگونه خلق شده است» و

«چه نتایجی می‌تواند داشته باشد» متمرکز نبوده‌اند. برخی از این عدم تقارن‌ها «ذاتی» است، هرکس در مورد خودش بیش از دیگران می‌داند، برخی به طور طبیعی خارج از پروسه اقتصادی قرار می‌گیرد، کارفرمای بالفعل بیش از کارفرمای بالقوه دارای اطلاعات است و برخی از عدم تقارن‌ها به صورت غیر قابل اجتناب در حال گسترش است که به دلیل ساختار و عملکرد بازارها ایجاد شده‌اند. برای مثال مواردی که به سمت بازارهای ناکارآمد و یا عدم وجود بازارها گام برمی‌داریم، برای تصور نتایج فرض کنید در یک پروسه استخراج نفت، شرکتی که اطلاعاتی در مورد احتمال قوی وجود نفت دارد، دارای اثر خارجی اطلاعاتی است، لذا طبیعت و ماهیت پیشنهادی شرکت متفاوت از حالت تقارن اطلاعات است. از سویی ساختار به گونه‌ای است که گروهی که به این اطلاعات دسترسی ندارند می‌اندیشند برای پیروزی باید رقم بالاتری را پیشنهاد کنند لذا این مسأله اوضاع را وخیم‌تر می‌نماید.

در حالی که تحقیقات اولیه بر صورت کلی متمرکز بود، تحقیقات دیگری نیز در مورد خلق این عدم تقارن و در جهت تشریح قدرت بازار صورت گرفت. برای مثال می‌توان به تلاش مدیران جهت تثبیت خویش از راه بهره‌گیری از این عدم تقارن و کاهش رقابت در این عرصه اشاره نمود و یا در تحقیق دیگری نشان دادیم که به سادگی اطلاعات ناکامل موجب افزایش قدرت بازار و قدرت شرکت در فروش و تقسیم‌بندی مشتریان می‌گردد.

غلبه بر عدم تقارن اطلاعات

اکنون قصد دارم تا به صورت مختصر به مسأله راههای مطرح شده برای پدیده اطلاعات ناقص و اطلاعات نامتقارن و چگونگی غلبه بر آن بپردازم.

ما با دو مؤلفه کلیدی رو به رو هستیم: انگیزه دستیابی به اطلاعات و مکانیزم مطلوب آن کدامست؟ دیدیم که افراد توانمند و شرکت‌های دارای کیفیت بالاتر در صورت اثبات کارآیی خویش از مزایای بالاتری بهره می‌گیرند، از سویی در بازار به همان میزان که انگیزه جهت آشکارسازی اطلاعات وجود دارد، از سوی افراد پائین‌تر و کیفیت نامطلوب‌تر انگیزه متضاد وجود دارد. در نتیجه همواره ممکن است بخشی از اطلاعات آشکار گردد. منتهی اگر بخش دارای کارآیی بیشتر بتواند این مزیت را جایباندازد، بازار کاملاً شفاف می‌گردد، هرچند که گروه زیر کیفیت متوسط پیشنهاد کند که اطلاعات آشکار نشود، حتی اگر بخش‌های کارآتر در یک گروه جمع شده و متوسط کارآیی نهایی گروه نیز قدرت آشکار شدن یابد، باز به شرایط مطلوب نزدیک می‌شویم. در حالت حدی که توانا‌ترها نتوانند کارآیی را اثبات کنند هنوز سوی دیگر بازار، مثلاً کارفرما انگیزه برای شناسایی را دارا می‌باشند، اما مسأله اینجاست که اگر این اطلاعات برای دیگران نیز شناخته شود، قیمت‌های پیشنهاد شده بالا رفته و وی نمی‌تواند از سرمایه‌گذاری

خویش در کسب اطلاعات بهره‌گیرد، لذا مسأله تخصیص بازده به گزینش‌گر مشکل اصلی ماست، از این رو اگر به هر دلیلی گروه دارای توانایی بالاتر نتواند ویژگی‌های خویش را آشکار سازد، در صورت وجود سرمایه‌گذاری در گزینش و انتخاب، از سوی دیگر بازار، باید رقابت ناقص برقرار شود، از این رو پارادوکس انتخاب بین اطلاعات ناقص و یا رقابت ناقص مطرح می‌گردد، که در نهایت هم به هر دو منجر می‌شود. در اینجا یک نکته دیگر هم وجود دارد، اگر بازار به صورت کامل از لحاظ اطلاعات کارآ باشد و اطلاعات به صورت فوری و کامل منتشر گردد، دیگر انگیزه‌ای برای هزینه کردن در جهت جمع‌آوری اطلاعات نمی‌ماند، این مسأله دلیل عدم کارآیی اطلاعاتی بازارهاست.

اما در مورد مکانیزم چه می‌توان گفت؟ در حالت ساده‌ای که هر کس اطلاعات خویش را کاملاً می‌داند به نظر می‌رسد راه‌حل ساده‌ای برای مسأله وجود دارد، اجازه بدهید هر کس خصوصیات واقعی خویش را بیان کند، اما مسأله ما عدم وجود انگیزه در بیان واقعیت است، کیفیت پائین‌تر انگیزه بیان عدم واقعیت را داراست.

شاید ساده‌ترین راه گزینش از طریق آزمون است. دو مفهوم اساسی اینجا وجود دارد: اولاً وقتی کسی شایستگی خود را اثبات می‌کند به معنای اثبات ناکارآیی دیگری است لذا اثرات خارجی در اینجا بسیار مهم است، از این رو نتیجه دیگری ظاهر می‌شود: «تعادل چندگانه»، در صورت اطلاعات کامل و آشکار شده یک تعادل و در صورتی که اطلاعات ناقص باشد تعادل دیگری ایجاد می‌شود. ثانیاً از آن جهت که هزینه اطلاعات بالاست، بازار انگیزه افشای اطلاعات را ندارد و این مسأله به حیطة وظایف دولت منتقل می‌گردد.

اما توجه کنید: بیشتر شناخت ما نه از آزمون که براساس رفتار طرف‌های بازار شکل می‌گیرد، این مسأله عادی زندگی است، که در مدل‌های ما جایی ندارد، برای مثال با قیمت‌های بالای بیمه، کسانی که احتمال تصادف کمتری را می‌دهند بیمه نمی‌کنند و یا فروش ماشین کار کرده خود بیانگر احتمال بالای مشکل عمده است.

نتایج عدم توجه ما در پشت مفاهیمی چون عدم وجود بازار نهفته است، لذا بازار ضعیف سهام به این معناست که ریسک نمی‌تواند به طور کامل پوشش یابد و لذا شرکت‌ها دارای رفتارهای محتاطانه، در این میان هستند که چندان با تئوری‌های ما سازگار نیست.

یکی از مدل‌های دیگر مدل انگیزه نادرست^۵ است. در مدل قبل افراد متفاوتند، یک رفتار است که اطلاعات را بروز می‌دهد - ورود یا عدم ورود به بازار - اما اطلاعات نامتقارن به اینکه افراد چگونه عمل می‌کنند نیز مرتبط است، در این مدل نظارت و ارزیابی نقش عمده‌ای را در انتخاب داراست، اما مانند

مدل بالا هزینه‌بر بوده و پوشش دهنده تمامی اطلاعات نیز نمی‌باشد.

می‌توان عملکردها را در پروسه انتقال اطلاعات بیش از هر چیز دیگری که در مدل‌ها وجود دارد، مؤثر دانست. راههای بسیاری در این حیطه وجود دارد، برای مثال: کیفیت تضمین‌ها که بیانگر نوع کیفیت کالا می‌باشند، تضمین‌ها نه به دلیل کاهش ریسک که به دلیل بیان و انتقال اطلاعات خواستنی است. سال‌های تحصیل مثالی دیگر است. سالهای تحصیلی اطلاعاتی را در مورد توانایی‌های شخص بیان می‌دارد. لذا حقوق بالاتر نه از این زاویه که تحصیلکرده سرمایه انسانی است بلکه در جهت افشای اطلاعات تعلق می‌گیرد.

در واقع اطلاعات بر روی رفتار تأثیر خاصی دارد، اما در این مورد هم ممکن است رفتارهایی طراحی شود که باعث سر درگمی سیستم گردد، این مسأله که شرکت می‌داند دیگران به دنبال کارگران حرفه‌ای هستند در تمایل شرکت برای ایجاد شرایط پیشرفت در کار خاص مؤثر است، و یا از دیگر سو تولید کننده فعالیت‌هایی را که برای انتقال اطلاعات در جهت تغییر باورها به کار می‌رود، را مد نظر قرار می‌دهد، مثلاً گارانتی بالاتر قیمت بالاتر را به همراه دارد و یا تنوع سهام کارفرما تأثیر منفی بر بازار شرکت دارد پس باعث رفتار ریسکی‌تری می‌گردد.

واقعیت این است اقداماتی که در راستای انتقال اطلاعات صورت می‌پذیرد منجر به تغییر رفتار افراد و تغییر چگونگی عملکرد بازارها می‌گردد. انتقال اطلاعات دو مسأله را مد نظر قرار می‌دهد، چه کارهایی باید انجام بگیرد؟ و این اعمال چه تأثیری بر نگرش دیگران نسبت به ما دارد؟ لذا افراد دارای انگیزه دروغ گفتن در مورد توانایی‌های خویش در این حیطه می‌باشند، از این رو اگر مثلاً افراد دارای سالهای تحصیل بیشتر، توانا تر محسوب می‌شوند، انگیزه‌ای می‌شود که شخص این کار را انجام دهد حتی اگر دارای توانایی‌های کمتری نیز می‌باشد. لذا به نظر می‌رسد در این پارادایم نیازمند اندیشیدن به راهکارهایی جهت تعادل در انتقال اطلاعات هستیم.

پس از مسأله مکانیزم مطلوب، بحث دیگری که باید مطرح شود، مسأله کارآیی تعادل اقتصادی و تئوری‌های مرسوم رفاه است تئوری‌های من و دیگر هم‌راهانم نشان می‌دهد که این تئوری‌ها به صورت کلی نمی‌تواند مدنظر قرار بگیرد. برای اطمینان می‌توان به بررسی شکست‌های بازار در طول سه دهه اخیر که دخالت‌های دولت را ضروری ساخته، پرداخت. بررسی‌های ما درباره اطلاعات نشان می‌دهد که دخالت‌های دولت حتی در حالی که هزینه اطلاعات تأمین شده می‌تواند به بهبود وضعیت همه مشارکت کنندگان کمک کند، چرا که مسأله اطلاعات از حالت رقابت بسیار فاصله دارد، در واقع علاوه بر وجود کمبود انگیزه نباید فراموش کرد که «رانت» اقتصادی که منشأ بسیاری از درآمدهاست، تحمیل کننده

هزینه بسیاری بر آشکارسازی و انتقال اطلاعات است. از سویی مسأله اطلاعات پتانسیل بسیاری را برای تخریب کارکرد بازار دارا می‌باشد، برای مثال می‌توانید مروری بر بحران آسیای شرقی داشته باشید، و با در مسائلی چون زمانی که ما مالکیت و مدیریت را جدا می‌کنیم، زمینه عمده‌ای برای شکست بازار وجود دارد، لذا مسأله رفاه و نقش دولت نیز در این پارادایم با آنچه در پارادایم‌های مرسوم وجود دارد، متفاوت است.

در این بخش در مورد کاربردهای پارادایم جدید به نکاتی اشاره می‌کنم. پیش از این به موضوع عدم مطلوبیت دیدگاه سنتی کلان‌کینزی به خصوص با توجه به ضعف پایه‌های خردی آن بسیار پرداخته شده است. در این میان برخی راهکارهای جایگزین بر همان پارادایم قدیمی بازارها تأکید دارد که در نتیجه به ناچار همان قلب مشکلات را همراه خویش دارد برای مثال وقتی از پاک شدن بازارها در حالت اطلاعات کامل سخن می‌گویند، چگونه می‌خواهند در مورد بیکاری نگرش کاملی داشته باشید، اما ما سعی کردیم با این مشکلات مبارزه کنیم، تشکیل زیر ساخت مدل کلانی که دارای این نقص اطلاعات در بازارهای کار، محصولات و مالی باشد یکی از دغدغه‌های اصلی من در ۱۵ سال اخیر بوده است. در قلب این تئوری جدید، تئوری شرکت‌ها قرار می‌گیرد که براساس اطلاعات نامتقارن پایه‌های آن فراهم می‌آید. لذا می‌توان سه رکن اساسی تئوری را بر تعاریف جدیدی از تئوری تأمین مالی - دولت و طراحی سازمان بنیان نهاد. برای نمونه به این مسأله دقت کنید: در تئوری‌های قدیمی فرقی نمی‌کرد که تأمین مالی شرکت چگونه و تحت چه ساختاری قرض یا سهام (در غیاب مالیات) صورت بگیرد، این مسأله پایه تئوری موردگیلیانی است، اما ما در کارهای خویش به این نتیجه رسیدیم که در اینجا تفاوت‌هایی وجود دارد، برای نمونه احتمال ورشکستگی در پروسه تأمین مالی وام در چرخه‌های تجاری بیش از شیوه‌های دیگر است و یا در صورتی که مسأله جیره‌بندی اعتبارات مطرح است، نه تنها خالص ارزش شرکت که ساختار دارایی و نقدینگی نیز مسأله تأثیرگذاری است. ضمن آنکه تحقیقات اقتصادسنجی نمی‌توانند نظریه‌های مرسوم سرمایه‌گذاری براساس نرخ بهره و حفظ ارزش خالص را تأیید کنند. به هر حال در تئوری‌های مرسوم هیچ مانعی برای دسترسی شما به تمامی زوایای شرکت وجود ندارد، اما اگر نقابی بر چهره شرکت باشد که نفوذ را با مشکل مواجه سازد، تئوری‌ها همین مقدار کارآمدی را هم ندارند این خاصیت نقص اطلاعات است. در واقع تئوری‌ها بر فضایی کاملاً شفاف بنا شده‌اند اما جهان واقعیت از نقص اطلاعات رنج می‌برد. از سوی دیگر دولت نیز هم با نقص اطلاعات و هم با کالای عمومی بودن مدیریت درگیر است، علاوه بر آن بخش عمده‌ای از هزینه‌های آشکارسازی اطلاعات بر دوش دولت است چرا که اگر یک سهامدار درگیر هزینه نظارت بر عملکرد شود تمام سهامداران به صورت مساوی بهره‌مند

می‌شوند، لذا تولید کالای عمومی بر عهده دولت است. سومین رکن ما طراحی سازمان است که می‌تواند فراهم آورنده بستر جمع‌آوری اطلاعات براساس سیستم انگیزشی باشد، ما در مقالات متعددی به بررسی طراحی سازمان جایگزین پرداختیم، به نظر می‌رسد در شرایطی که با کمبود میزان پروژه‌های مطلوب مواجهیم ساختار سازمانی سلسله‌مراتبی غیر متمرکز دارای مزیت‌های عمده‌ای است. (که فرصت ارائه بحث آن نمی‌باشد).

براساس این سه رکن به سمت اقتصاد کلان جدیدی گام برمی‌داریم، ما نشان دادیم که چگونه تئوری اطلاعات نامتقارن در توضیح پدیده‌های اقتصاد کلان تواناست. به یک مثال ساده توجه کنید؛ تأکید اقتصاد کینزی در شکل استاندارد آن بر مسأله چسبندگی در قیمت‌ها و دستمزدهاست بدون آنکه توضیح مطلوبی از چرایی چسبندگی ارائه نماید. (چرا با آنکه از تعدیل قیمت در راستای هزینه صحبت می‌شود باز هم در حالت واقعی مقادیر تعدیل می‌شوند ما در تئوری تعدیل خود توضیح داده‌ایم که به دلیل بالا بودن ریسک و نااطمینانی بازارهای مالی شرکت‌ها از انبارهای کالا برای کاهش ریسک بهره می‌گیرند. این مسأله باعث می‌شود تعدیل بیشتر در مقادیر انعکاس پیدا کند.

چارچوب سیاستی

در واقع وقتی با مسأله اطلاعات نامتقارن رو به رو می‌شویم، بازارها به صورت کلی از کارآیی پاراتویی بی‌بهره‌اند، لذا اهمیت نقش دولت اینجا بروز جدی می‌یابد. پارادایم جدید بر نقش سیاست‌ها برای جلوگیری از خلق و بسط اطلاعات نامتقارن تأکید می‌ورزد. لذا با آگاهی یافتن از قدرت نفوذ اطلاعات ناکامل، نگرش ما نسبت به سیاست‌ها تغییر می‌یابد. برای مثال: در ارتباط با بخش‌های تجاری، دولت در سه حوزه درگیر بحث اطلاعات ناکامل است که عبارتند از: مالیات، مقررات و تولید. در اینجا اشاره‌ای کوتاه به حوزه مالیات دارم، در مالیات و سیستم‌های مالیاتی شناخت گروه‌هایی که باید مشارکت بالاتری داشته باشند از جمله انحصارگرها مسأله قابل توجهی است. البته مدل‌های خود انتخابی که پیش‌تر به برخی اشاره‌ای کوتاه کردیم در اینجا کاربرد دارد اما سؤال اصلی اینجاست: چه معیار قابل ملاحظه‌ای برای ارزیابی وجود دارد؟

(اگر توانایی به روشنی قابل دسترسی نیست، می‌توان از معیارهای جانشین مثل درآمد بهره گرفت، البته گاه اطلاعاتی دیگر مانند ساعات کار، مقادیر کالای خریداری شده نیز می‌تواند مورد بررسی قرار بگیرد) مسأله دیگر در اینجا انتخاب ساختارهای مالیاتی مطلوب و سازگار با شرایط اقتصادی است، این مسأله بستگی به تعریف ما از تابع رفاه اجتماعی دارد البته فرصت کافی برای ارائه نتایج تحقیقات را در این زمینه ندارم، اما رمزی^۶ نشان داده که تحت شرایط بسیار سخت می‌توان سیستم مالیات کارآمد پاراتو را

ایجاد نمود.

فرا تر از اقتصاد اطلاعات

نباید فراموش کرد پارادایم رقابت که بیش از دو قرن سابقه دارد، نه تنها در توضیح مسائل اقتصادی توانمند نبوده که پیشنهادهای سیاستی کارآمدی نیز نداشته است. بعضی می‌اندیشند که حمله به پارادایمی که چارچوب‌های استاندارد آن شکل گرفته است آسان است، اما من تنها یکی از فروض را تغییر داده‌ام و نتایجی چنین متفاوت و متضاد به دست آمده است، ضمن آنکه ما تنها به پارادایمی که در برابر مسائل مختلف نقص اطلاعات در دنیای واقعی ناتوان است به انتقاد نپرداختیم، بلکه مدلی را هم ارائه داده‌ایم که روز به روز قوی‌تر شده و در برابر مسائل بهتر جواب می‌دهد. فراموش نکنید در تئوری‌های مرسوم موارد دیگری نیز وجود دارد مثلاً ما تکنولوژی و ترجیحات را ثابت فرض می‌کنیم، تغییر تکنولوژی قلب تپنده سرمایه‌داری است، اقتصاد اطلاعات در این بحث‌ها نیز زمینه حضور را داراست ضمن آنکه این بحث‌ها پاشنه آشیل تئوری‌های مرسوم است.

اقتصاد سیاسی اطلاعات

اطلاعات ناکامل و عدم تقارن اطلاعات در تمامی جنبه‌های زندگی نفوذ کرده است، در اینجا می‌خواهم اشاره‌ای هم بر آثار آن در پروسه سیاسی داشته باشم، این موضوع در هر دو حوزه سیاست و اقتصاد منشأ بحث‌های سیاسی است. برای مثال ایالات متحده و بانک جهانی به طور جدی در مورد اینکه کمبود شفافیت ریشه بحران مالی ۱۹۹۷ است و دولت‌های کشورهای منطقه باید بر شفافیت سیستم‌های خویش بیفزایند تأکید داشتند، (این مسأله خود تأکیدی بر ناشایست بودن پارادایم رقابت است،) اجازه دهید از دیدگاه سیاسی به مسأله بنگریم، زمانی که موج حمایت از افشای اطلاعات از آسیای شرقی فرا تر رفت و ذخایر احتیاطی و مراکز بانکی غرب را در بر گرفت به ناگهان تمایلات به شفافیت جذایت خود را از دست داد و ستایش مزیت‌های پوشیده بودن اطلاعات شدت گرفت و همچنین فشار آمریکا بر کشورهای OECD برای شفافیت عملیات بانکی در راستای مبارزه با پول شویی تا آن زمان بود که معلوم شد تروریست‌ها ممکن است از این مراکز جهت تأمین مالی حمایت‌هایشان استفاده کنند. سپس بار دیگر منافع آمریکا تغییر کرد و چرخش سیاستی در مورد شفاف‌سازی پیدا شد.

از سوی دیگر پروسه سیاسی به صورت اجتناب ناپذیری مستلزم عدم تقارن اطلاعات است. فرض بر این است که سیاستمداران در مورد تهدیدات دفاعی و یا موقعیت اقتصادی نسبت به شهروندان عادی اطلاعات بیشتری دارند. دموکراسی همان ارزیابی برای عدم سوء استفاده از قدرت تفویض شده است، اما سیستم در حال اجرا ارزیابی کاملی را ارائه نمی‌دهد. در بستر پروسه‌های سیاسی که گزینه‌های «خروج»

محدود شده‌اند یکی از نگرانی‌های اصلی سوء استفاده از قدرت است، اگر شرکت مدیریت نامطلوبی داشته باشد حوزه صدمه دیدن محدود به از دست دادن مشتریان است اما در پروسه سیاسی کسانی که لطمه می‌بینند بسیار گسترده‌ترند.

علاوه بر آن، انگیزه‌ها و نیروی زیادی در بخش‌هایی از دولت برای کاهش شفافیت وجود دارد چرا که افزایش شفافیت گستره فعالیت آنها را کاهش می‌دهد، لذا تلاش برای توسعه بحث‌های فریبکارانه در مورد ضرورت عدم شفافیت، برای توجیه عملکرد خود گسترش می‌یابد، برای مثال از حربه «اگر تو هم آنچه را من می‌دانم، می‌دانستی، مرا تأیید می‌کردی» همواره به گوش می‌رسد. دلایل بیشتری نیز برای عدم شفافیت می‌توان به دست داد، مثلاً عدم شفافیت کمبود اطلاعاتی است که به صورت مصنوعی خلق شده، که افزایش آن رانت ایجاد می‌کند... یکی از درس‌های اقتصاد اطلاعات این مسأله است: مسائل درگیر با دولت به طور کامل حل نمی‌شود، البته می‌توان قوانین و مؤسساتی را برای تعدیل و کاهش آن پیش‌بینی کرد.

سخنان پایانی

در این مجال من سعی کردم در مورد جایگزینی یک پارادایم با پارادایم جدیدی سخن بگویم، در مورد ضعف‌های پارادایم نئوکلاسیک و پیش‌بینی‌هایی که به صورت واضحی متضاد آنچه مشاهده شده است و به ضرورت بازنگری در متدها را موجب می‌شود، بحث کردم. سؤال این است چگونه می‌توان ماندگاری پارادایمی با این مشکلات را توجیه کرد؟ بی‌گمان بخشی به این دلیل است که با وجود تمام ضعف‌های گفته شده، از عهده توضیح بسیاری از پدیده‌های اقتصادی برمی‌آید و بخشی نیز از آن جهت است که اعتقاد به پارادایم و نسخه‌های سیاستی آن منافع خاصی را در پی دارد. در پایان باید بگویم:

من به اقتصاد وارد شدم به این امید که مرا قادر می‌سازد تا قدمی برای بیکاری، فقر و تبعیض بردارم، به عنوان پژوهشگر اقتصادی خوش‌شانس بودم که به ایده‌هایی دست یافتم که می‌توانم فهم خویش را از این پدیده‌ها افزایش دهم. زمانی که به تدریس مشغول شدم به اندازه کافی خوش‌شانس بودم که فرصت کاهش عدم تقارن اطلاعات را یافتم بخصوص در مورد پارادایم اطلاعات و توسعه دانش اقتصادی مدرن که باید در مورد پدیده‌ها بیان می‌شد و داشتن دانشجویان درجه یک که خودشان تحقیقات را به جلو هدایت می‌کردند نیز به من بسیار یاری رساند.

به عنوان یک شخص هیچ تمایلی به ترجمه ایده‌های دیگران در عمل ندارم. من باید خوش‌شانس بوده باشم که برخی از ایده‌های خویش را در دولت آمریکا و بانک جهانی اجرا کردم. ما خوش‌شانسیم که در دموکراسی زندگی می‌کنیم که افراد می‌توانند در مورد دیدگاه‌هایشان در مورد اینکه چگونه می‌توان

جهان بهتری داشت مبارزه کنند، ما به عنوان دانشگاهیان از اقبال بلندتری به دلیل حمایت بیشتر توسط آزادی دانشگاهی خویش برخورداریم، این آزادی با مسئولیت همراه است، مسئولیت ما این است که از آزادی خویش بهره گیریم تا آنچه را می‌توانیم انجام دهیم که جهان آینده نه تنها از لحاظ اقتصادی خوشبخت‌تر شود بلکه دارای عدالت اجتماعی بیشتری نیز باشد.



پانویسها:

- ۱ - Invisible hand.
- ۲ - Aduese Delection.
- ۳ - Grossman.
- ۴ - Akerlof.
- ۵ - Adverse inceutive.
- ۶ - Ramsy.